



## درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲۸ آبان ۱۳۹۹

موضوع جزئی: مسئله ۲۱- نظر به عضو جدا شده - اقوال

مصادف با: ۲ ربیع الثانی ۱۴۴۲

سال سوم

جلسه: ۳۴

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مسأله ۲۱: «لا يجوز النظر إلى العضو المبان من الأجنبي والأجنبية، والأحوط ترك النظر إلى الشعر المنفصل، نعم الظاهر أنه لا بأس بالنظر إلى السن والظفر المنفصلين».

ایشان در ادامه بحث از نظر می فرماید: نظر به عضو جدا شده از مرد و زن نامحرم جایز نیست؛ البته در مورد نظر به موی جدا شده هم می فرماید احوط آن است که ترک شود. احتیاط هم در اینجا از نوع وجوبی است. اما در مورد دندان و ناخن می فرماید دندان و ناخن که جدا شده، ظاهر این است که نظر به آن جایز است و اشکالی ندارد.

موضوع مسأله ۲۱ احکام نگاه کردن به اعضای است که از بدن زن یا مرد جدا می شود؛ این می تواند دندان و ناخن و مو باشد، یا مثل دست، پا و انگشت و هر یک از اعضا. به حسب ظاهر کأن بین نظر به اجزاء ذی شعور و غیر ذی شعور فرق گذاشته اند، البته به غیر از مو؛ چون وقتی سخن از اجزاء و عضو مبان اجنبی می شود، دو دسته اعضا را دربرمی گیرد که برخی ذی شعور هستند و برخی غیر ذی شعور، یعنی جاندار و غیر جاندار. از مواردی که نظر به آنها جایز شده، امام فقط دو مورد را ذکر کرده اند، یعنی دندان و ناخن، که علی الظاهر اینها ذی شعور و ذی روح محسوب نمی شوند، جاندار محسوب نمی شوند. چون وقتی چیده می شود هیچ دردی متوجه انسان نمی شود. در عین حال این قابل رشد است؛ اینکه اگر بگوییم جاندار نیست ولی در عین حال چگونه رشد می کند؟ ناخن را وقتی می گیرند، بعد از مدتی رشد می کند؛ دندان هم همین طور. اصلاً اطلاق جاندار و غیر جاندار به این اعضا درست است یا نه، فعلاً بحث ما نیست. بعضی ها اینطور بین این اعضا تفکیک کرده اند؛ این تفکیک در عبارت تحریر شاید خیلی روشن نباشد.

#### کلام سید

اما در مسأله ۴۵ عروه مرحوم سید می فرماید: «لا يجوز النظر إلى العضو المبان من الاجنبی مثل الید و الأنف و اللسان و نحوها لا مثل السن و الظفر و الشعر و نحوها». مرحوم سید مو را هم در عداد دندان و ناخن ذکر می کند. اینجا به حسب ظاهر از مثال هایی که مرحوم سید زده برمی آید که کأن دو دسته اعضا برای انسان هست؛ یک دسته اعضای جاندارند و دسته دیگر اعضای غیر جاندار یا غیر ذی روح؛ کأن می خواهد بگوید نگاه به اندام ذی شعور بعد از انفصال و جدا شدن جایز نیست اما نگاه به اجزای غیر ذی شعور بعد از انفصال جایز است.

تعلیقاتی که بر این عبارت مرحوم سید زده شده، تقریباً همین است. یعنی عمده اختلاف در مورد مو و بعضی از اعضا است. مثلاً ایشان فتوا داده که لا يجوز النظر، ولی:

۱. مرحوم آقای خوینی فرموده علی الاحوط. تفاوت فقط از حیث فتوا و احتیاط وجوبی است.

۲. در مورد اندام غیر ذی شعور، مثلاً مرحوم آقای بروجردی برخلاف مرحوم سید احتیاط وجوبی کرده‌اند و فرموده‌اند «الاحوط الترتک مع العلم بكونه مبانا ممن لایجوز له النظر الیه»، این در مورد دندان و ناخن و مو است؛ می‌گوید اگر یقین دارد که این دندان یا ناخن یا مو از کسی است که برای او لایجوز النظر الیه است، مثلاً می‌داند که این دندان یک نامحرم است، احوط این است که به آن نگاه نکند. اما اگر علم ندارد بگونه مبانا ممن لایجوز له النظر الیه، آنجا علی الظاهر اشکالی ندارد.

۳. امام هم در مورد مو احتیاط کرده‌اند و نوشته‌اند «الاحوط ترک النظر الیه».

اصل عدم جواز نظر به عضو مبان از اجنبی و اجنبیه در مورد اعضای ذی روح ملاحظه فرمودید که در بین فتاوی این آقایان اختلافی نیست. در مورد اجزای غیر ذی روح یک اختلافی وجود دارد؛ بعضی مطلقاً می‌گویند نگاه به آن اشکالی ندارد و برخی تفصیل داده‌اند بین الشعر و غیر شعر، و بعضی تفصیل داده‌اند بین العلم به اینکه این عضو از نامحرم جدا شده یا عدم العلم. این تفصیلات در مسأله وجود دارد.

بالاخره می‌خواهیم ببینیم آیا نظر و نگاه به اعضای جدا شده از نامحرم که در حال حیات و در حال اتصال نگاه جایز نبود، جایز است یا نه. یک مروری بر اقوال می‌کنیم؛ این چند قولی که گفتیم به خاطر این بود که طبق متعارف عبارت تحریر و عروه را می‌خوانیم و از این جهت به آنها اشاره کردیم. یک اشاره کلی به اقوال داشته باشیم و بعد سراغ ادله برویم.

سؤال:

استاد: تعبیر ایشان در ذیل عبارت مرحوم سید این بود «مثل السن»، در آن کلمه مثل یک حاشیه‌ای و تعلیقه‌ای نوشته‌اند: «الاحوط الترتک مع العلم بكونه مبانا ممن لایجوز له النظر الیه»، این اعم از آن است که مشخصاً بداند این برای کیست یا مشخصاً نداند برای کیست ولی می‌داند برای یک زن نامحرم است، به صورت کلی و بدون تعیین. لازم نیست معیناً انتساب این را به یک زن خاصی بداند؛ چون ممکن است نداند برای کیست ولی می‌داند این برای کسی است که نامحرم است.

#### اقوال

این موضوع، یعنی موضوع نظر به عضو مبان، شاید تا زمان علامه اساساً مطرح نبوده است؛ یعنی در کتاب‌های فقهی تا زمان مرحوم علامه تقریباً اثری از آن دیده نمی‌شود.

۱. علامه در کتاب تذکره این را مطرح کرده؛ در کتاب قواعد هم این مورد اشاره قرار گرفته است؛ در کتاب قواعد می‌فرماید: «ان العضو المبان کالمتصل علی اشکال»،<sup>۱</sup> البته اینکه منظور از «علی اشکال» چیست، ابن‌العلامه در ایضاح می‌گوید هم یک وجهی برای الحاق هست و هم یک وجهی برای عدم الحاق. وجوه الحاق را ذکر می‌کند، بعد می‌فرماید: «و الاصح عندی الاول»،<sup>۲</sup> یعنی عدم جواز. خودش فتوای عدم جواز را اختیار می‌کند.

پس تا قبل از علامه خیلی ردی از این موضوع نمی‌بینیم اما علامه این را در تذکره برای بار اول مطرح کرده است؛ در قواعد علی اشکال متعرض شده است. غیر از علامه و بعد از او، کم‌کم در کتاب‌ها این موضوع مورد بحث قرار گرفته و اکثراً قائل به عدم جواز

۱. قواعد، ج ۳، ص ۷.

۲. ایضاح، ج ۳، ص ۱۰.

شده‌اند.

۲. محقق کرکی در جامع المقاصد قائل به عدم جواز شده است.

۳. صاحب کشف اللثام که البته ایشان هم مثل علامه فرموده «علی اشکال».<sup>۳</sup>

۴. صاحب جواهر هم تمایل به حرمت پیدا کرده است.

۵. شیخ انصاری متعرض این مطلب شده و ادله طرفین را ذکر کرده اما نظر روشنی خود ایشان نداده، هرچند در مورد برخی از ادله قائلین به عدم جواز اشکال کرده است. فقط شیخ در کتاب النکاح در مورد نظر به دندان و ناخن و مو می گوید جایز است، «لا ینبغی الإشکال فی جواز النظر إلی مثل الظفر و السن، و کذا الشعر»<sup>۴</sup> اینها را می گوید اشکال ندارد. البته در مورد دندان و ناخن می گوید «لا ینبغی الإشکال»؛ بعد می فرماید «و کذا الشعر»، در مورد مو این چنین است. اینها عمده اقوال است که از آن زمان شروع شده است؛ از آقایان فعلی هم ملاحظه فرمودید که اینها نظرشان چیست.

فقط در مورد علامه که در قواعد می فرماید عضو مبان کالمتصل است علی اشکال، ظاهراً هرکجا علامه «علی اشکال» می گوید، فتوایش همان است که قبل از این قید آورده است. اما اگر یک مطلب قطعی باشد، با این تعبیر نمی آورد. می گوید اگر قطعی نباشد و مثلاً در نزد او اقرب باشد، با «علی اشکال» می آورد که این ظهور در آن دارد که جایز نیست. یعنی بیشتر تمایل به عدم جواز از علامه استفاده می شود. این در مورد همه اعضای مبان نیست؛ در مورد مثل دندان، ناخن و مو ظاهراً ایشان قائل به جواز است.

پس اصل مسأله از زمان علامه به بعد مطرح شده و قبل از آن مطرح نیست و تفصیل هم تقریباً از همان زمان مطرح است؛ تفصیل بین اعضای بدن انسان مثل دست، پا، دماغ، لسان، هر عضو ذی روح و ذی شعور و غیر آن، الا در مورد مو که یک اختلافی هست؛ بعضی ها می گویند جایز نیست و برخی دیگر می گویند جایز است. حالا دلیل اختلاف در مورد مو هم ان شاء الله ذکر خواهد شد.

عمده بحث در ادله ای است که در اینجا ذکر شده است. در مورد ادله هم البته مختلف است و ما باید ببینیم عمومی در مسأله وجود دارد یا نه. بعد اینکه آیا در مورد شعر دلیلی داریم که بسیاری قائل به عدم جواز شده‌اند و همچنین آن اعضای مستثنا شده، مثل دندان و ناخن، آیا دلیلی بر جواز نظر به آنها داریم؟ ادله اینها باید مورد بحث قرار بگیرد؛ به اصل عملی و استصحاب استناد شده، به برخی روایات و سیره استدلال شده است، اینها مطالبی است که ان شاء الله جلسه آینده درباره آن بحث خواهیم کرد.

### شرح رساله الحقوق

امام سجاد (ع) اولین حق انسان را حق نفس دانسته‌اند. حضرت فرمودند: «وَأَمَّا حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَسْتَوْفِيَهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ»؛ این را توضیح دادیم که حق نفس چیست و چرا باید در مسیر طاعت قرار بگیرد. بعد متفرع کرده‌اند بر این حق نفس ادای حقوق اعضای بدن را؛ هفت عضو بدن را که به نوعی اشاره به هفت قوه انسان دارد، ذکر کردند و فرمودند که اگر

۳. کشف اللثام، ج ۷، ص ۳۰.

۴. کتاب النکاح، ص ۶۹.

می‌خواهی حق خودت را ادا کنی باید آن را در مسیر طاعت خدا استیفا کنی و این به آن است که حقوق این اعضا را به آنها بدهی؛ بعد هم فرمودند: «وَتَسْتَعِينُ بِاللَّهِ عَلَىٰ ذَٰلِكَ»، از خدا هم استعانت بجویی. بحث ما این بود که کأن امام سجاده (ع) اشاره به این دارند که استیفای این حق از طریق ادای حق اعضای بدن است. اینجا سؤال آن است که چطور ادای حق این اعضا به استیفای حق نفس کمک می‌کند؟ چه ارتباطی است بین اعضای بدن انسان و روح و نفس انسان؟ من ندیدم این را جایی توضیح بدهند که اینکه حضرت می‌فرماید که حق نفس تو این است که این را در مسیر طاعت خدا قرار دهی، «فَتُؤَدِّي إِلَيَّ لِسَانَكَ حَقَّهُ وَ إِلَيَّ سَمْعِكَ حَقَّهُ وَ إِلَيَّ بَصْرِكَ حَقَّهُ وَ إِلَيَّ يَدِكَ حَقَّهَا وَ إِلَيَّ رِجْلِكَ حَقَّهَا وَ إِلَيَّ بَطْنِكَ حَقَّهُ وَ إِلَيَّ فَرْجِكَ حَقَّهُ»، اینها چه ارتباطی دارند؟ ادای حق لسان و پا و دست، این چه ارتباطی دارد با روح و نفس انسان؟ دست چه ارتباطی با روح دارد؟ اینجا مسأله ارتباط نفس و بدن اهمیت پیدا می‌کند. یعنی باید یک بحثی را مختصراً پیرامون ارتباط نفس و بدن در اینجا داشته باشیم تا معلوم شود کیفیت این تأثیرگذاری چگونه است. نفس چگونه بر بدن تأثیر می‌گذارد و بدن چگونه بر نفس تأثیر می‌گذارد؟

برای پاسخ به این ربط بین استیفای حقوق نفس انسانی و ادای حقوق اعضا، یک مقدماتی را باید ذکر کنیم و ان‌شاءالله بعد از بیان این مقدمات، به آن نتیجه برسیم.

#### مقدمه اول: ترکیب انسان از روح و بدن

مقدمه اول این است که به طور کلی انسان از دو جزء تشکیل شده است؛ یکی نفس و روح، و دیگری بدن. نمی‌شود یکی از این اجزا را انکار کرد. خداوند انسان را از این دو جزء آفریده است، ۱. جوهر مجردی که به آن نفس یا روح می‌گویند؛ ۲. یک ماده بدنی. آیات متعددی از قرآن بر این معنا و مقصود دلالت می‌کند. به چند آیه اشاره می‌کنم؛ آیاتی که تشکیل انسان از دو جزء را می‌توانیم از آنها استفاده کنیم عبارتند از:

۱. یکی آیه ۱۲ سوره مؤمنون است؛ می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ». بعد در آیه ۱۴ می‌فرماید: «ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ»، یعنی کأن خداوند دو خلقت دارد؛ یکی خلقت بدن و یکی خلق روح که از آن تعبیر به «خَلْقًا آخَرَ» می‌کند.

۲. آیه ۲۹ سوره حجر که می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»، می‌گوید من بعد از اینکه تسویه کردم انسان را و از روح خودم در او دمیدم. یعنی یک مرحله تسویه اعضا و بدن دارد و یکی هم نفخ روح. پس هم بدن و ماده بدنی دارد و هم روح.

۳. در آیه دیگری که در مورد حشر و شبهه‌ای که کفار در مورد حشر دارند که چطور می‌شود ما می‌میریم و اجزای بدن ما به خاک تبدیل می‌شود و آن وقت خداوند دوباره با همین بدن‌ها در روز قیامت باز می‌گرداند، «وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ».<sup>۵</sup> بعد در ادامه می‌فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم» خداوند شما را توفی می‌کند؛ یعنی خدا از طریق ملک الموت انسان‌ها را در حین مرگ به طور کامل می‌گیرد و حفظ می‌کند. یعنی کأن اگر بدن‌ها و اعضای بدن در زمین تبدیل به خاک

۵. سوره سجده، آیه ۱۰.

۶. سوره سجده، آیه ۱۱.

شود و متفرق شود، اما خداوند روح و نفس آنها را حفظ می‌کند و از بین نمی‌رود، و این می‌ماند بدون اینکه چیزی از آن کم شود؛ تا وقتش برسد که در آن وقت در قالب همان بدن برمی‌گردد.

این آیات بعضاً دلالت می‌کند بر اینکه خداوند روح انسان را می‌گیرد و حفظ می‌کند، بدنش در خاک تبدیل به اجزاء دیگر می‌شود؛ یا حتی در بعضی از همین آیاتی که گفتیم، مثل همین آیه مربوط به شبهه کفار، آنجا حتی برخی بر این عقیده‌اند که این آیات دلالت می‌کند بر اینکه اجزاء بدن هم توسط خداوند بازبایی می‌شود و به همان بدن دوباره مرکب روح قرار می‌گیرد. یعنی اگر این هم باشد، طبق بعضی برداشت‌ها هم روح و هم بدن انسان برمی‌گردد و خدا این قدرت را دارد که اعضای بدن انسان را دوباره جمع‌آوری کند. آیه «إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ \* قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ»<sup>۷</sup> این خیلی بحثی ندارد و نمی‌خواهم درباره آن گفتگو کنم.

#### مقدمه دوم

مقدمه دوم این است که در بین این دو جزء، یعنی ماده بدنی، و روح انسان اصل کدام است؟ آیا اصل بدن است یا آن جوهر و روح انسان؟ از آیاتی از قرآن استفاده می‌شود که اصل، روح و نفس انسانی است؛ یعنی حقیقت و قوام انسان به روح و نفس او است، و در واقع بدن ابزاری برای نفس است، و روح انسان و نفس انسانی کارهای خودش را به واسطه این ابزار انجام می‌دهد. اینجا مسأله تجرد نفس مطرح می‌شود که بحث مبسوطی دارد.

#### مقدمه سوم: کیفیت تعلق نفس به بدن

تا اینجا معلوم شد که انسان هم ماده بدنی دارد و هم روح دارد و اصل هم روح است. مقدمه سوم، کیفیت تعلق نفس به بدن است. این یکی از مسائل بسیار مهمی است که فلاسفه درباره آن زیاد بحث و گفتگو کرده‌اند، هم فلاسفه اسلامی و هم غیر آنها. صدر المتألهین ابتدا شش نوع تعلق برای انسان ذکر می‌کند و می‌گوید تعلق نفس به بدن به دو نوع و دو صورت است؛ یک مرحله از تعلق نفس به بدن مربوط به حدوث نفس است. یعنی در مرحله حدوث نفس، نفس یک تعلقی به بدن پیدا می‌کند و برای حدوث نیازمند بدن است. اما برای بقا نیاز به بدن ندارد. جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء که می‌گویید، منظور همین است که بدن در واقع یک بستری است برای اینکه نفس و روح به مرحله تجرد برسند. نفس به واسطه بدن حادث می‌شود؛ بدون بدن نمی‌تواند ایجاد شود. بعد در اثر حرکت جوهری، به کمال می‌رسد و استقلال پیدا می‌کند؛ آن وقت بدن تابع نفس می‌شود. پس یک تعلق مربوط به مرحله حدوث است. یک تعلق هم مربوط به مرحله استکمال است؛ یعنی روح انسانی برای استکمال خود نیاز به بدن دارد؛ بدون ابزار بدن نمی‌تواند کمال پیدا کند. این هم یک نوع تعلق روح به بدن است.

البته برخی معتقدند که نفس در مقام حدوث هم جسمانی نیست. ما اکنون نمی‌خواهیم وارد این بحث شویم. فعلاً این را می‌خواهم بگویم که بالاخره طبق نظر ملاصدار و براساس حکمت متعالیه، نفس در مرحله حدوثش نیاز به بدن دارد و پس از آن به مرور با حرکت جوهری به مقام تجرد می‌رسد ولی برای کمال و استکمالش و برای اینکه قوه‌های خودش را تبدیل به فعلیت کند، نیاز به بدن دارد.

ممکن است شما در این مقدمات بخواهید تشکیک کنید؛ بله، در همین مرحله بحث‌هایی مطرح شده است. فعلاً من مقدماتی را

۷. سوره ق، آیات ۳ و ۴.

عرض می‌کنم که اگر بخواهیم اینها را اثبات کنیم، یک بحث طولانی می‌شود و از حد شرح این مطالب خارج می‌شویم. عرض کردم که قبل از ملاصدرا بسیاری از اندیشمندان به طور کلی می‌گفتند نفس نه در مرحله حدوث و نه در مرحله بقا، نیاز به بدن ندارد. اینکه طبق آن مبنا چگونه می‌توان تأثیر و ارتباط نفس و بدن را توجیه کرد، این را هم عرض می‌کنم. پس یک مبنا در باب تعلق نفس به بدن این است که روح برای حدوث نیازمند بدن است و نیز برای استکمال و کسب کمالات بدون تردید نیازمند بدن است.

عرض شد که اینجا جای این پرسش هست که اگر کسی گفت به طور کلی روح نه در مرحله حدوث و نه در مرحله بقا محتاج بدن نیست و کلاً روحانیه الحدوث و روحانیه البقاء است چطور؟ آنها هم معتقدند روح برای کسب کمالات محتاج بدن است. یعنی در این مسأله مشکلی نیست که استکمال نفس در گرو بهره‌گیری از این جوهر مادی است.

سؤال:

استاد: این مربوط به حدوث این عالم است و اینکه قوه‌های انسان چطور به فعلیت برسد. ... اینکه در عالم برزخ یا بعد از آن امکان کسب کمالات هست یا نه، این یک مطلبی است که بعداً عرض خواهیم کرد. ولی اجمالاً در یک بخشی از مسأله اینطور است و قطعاً اینجا چنین است. ... بله، روح ملائکه و عقل اول، روح انبیا، روح وسائط فیض، آن حقیقتش را بدون این ابدان خلق کرده و اینها را واسطه فیض قرار داده، این بحث دیگری است و منافاتی با این ندارد، که حالا آن روح وقتی در این بدن مادی می‌گنجد، باز برای تقرب و وصول به مقام قرب، باید این سیر صعودی را طی کند تا به آن حقیقت متصل شود. این هم در قالب همین بدن و در قالب ابدان، طاعات و عبادات، بلاهایی که به آنها عارض می‌شود، آنطور به آن حقیقت اتصال پیدا می‌کند.

مقدمه چهارم هم داریم و آن چگونگی تصرف نفس در بدن است. وقت گذشته و این را برای جلسه آینده می‌گذاریم. اصل چگونگی تصرف نفس در بدن خیلی مهم است. آن وقت بعد از اینها و با این مقدماتی که گفتیم، معلوم می‌شود که چطور امام سجاده (ع) فرموده «وَأَمَّا حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَسْتَوْفِيهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ فَتُؤَدِّيَ إِلَيَّ لِسَانِكَ حَقَّهُ»؛ اگر این رابطه و نسبت و چگونگی تأثیر نفس در بدن و بدن در نفس روشن شود، نسبت و ارتباط این دو جمله هم معلوم می‌شود که زبان و دست ما، چشم و گوش ما، اینها چگونه می‌تواند نفس و روح ما را مساعدت کند برای استیفای آن حق، برای اینکه در مسیر طاعت خدا قرار بگیرد.

«والحمد لله رب العالمين»